

دسته‌هایشان نوشته است و وای بر ایشان از گناہانی که مرتکب می‌شوند و از دارایی‌هایی که از راه‌های ناروا به‌دست می‌آورند»^۷

یهود و مشرکان قریش و دیگر ناباوران دین اسلام، از رهگذر اندیشه ناپاک و کارهای ناروا، درخور آن گشتند که دشمنان خدا و پیامبر او به‌شمار آیند و یکباره به پیکار با حق برخیزند و یاور دشمنان من باشند و به همین جهت، در شمار دشمنان خدا و پیامبر خدا و مؤمنان نیک‌کردار، قرار گیرند.

در صورتی که رفتار ترسایان به‌دلیل دل‌بستگی به نگاهداشت پیمان و شناخت حق من و بمخاطر نگاهبانی از تعهداتی که با پذیرفتن آنها از یکدیگر جدا گشتیم، یکپارچه با رفتار یهود و مشرکان قریش ناهماهنگ بود. و به‌سبب یاری کردن به فرستادگان من که در پیرامون مرزها استوارند، شایسته مهربانی و دوستی من و وفاداری من نسبت به پیمانی که با ایشان بستم و آن را از سوی خویش در شرق و غرب زمین به همه مسلمانان اعطا نمودم، گشتند. نیز در زمان حیات خویش و پس از مرگم، تا آنگاه که اسلام بر جای و بالنده و دعوت حق و ایمان آشکار است، ترسایان در پناه من خواهند بود.

رعایت این پیمان من، تا آنگاه که دریایی صوفه‌ای^۸ را ترسازد، از آسمان قطره‌ای فروبارد، از زمین گیاهی روید و ستارگان در آسمان بدرخشند و مسافران روشنایی بامداد را ببینند، برای همیشه بر همه مسلمانان و مؤمنان، لازم است. هیچ‌کس نباید آن را بشکند و یا آن را دگرگون سازد؛ چیزی از آن بکاهد یا چیزی بر آن بیفزاید؛ زیرا که افزودن بر آن، پیمان مرا تباه می‌سازد؛ و کاستن از آن، تعهد مرا درهم می‌شکند. بر من شایسته است پیمانی را که از جان پذیرفته‌ام، به‌کار بندم. هر یک از پیروان من در به‌کار بستن این پیمان، با من به مخالفت برخیزد؛ و هر کس پیمان خدا را بگسلد، حجت پروردگار به زیان وی خواهد بود. «تنها خداوند برای گواهی بس است»^۹.

سبب نگارش این پیمان‌نامه آنست که سه تن از یاران (پیامبر) از وی خواستند که برای همه ترسایان امان‌نامه و پیمانی از سوی مسلمانان بنویسد که ایشان را در عمل به محتوای پیمانی که با نصرانیان بسته‌اند، استوارتر دارد؛ و من آن را از سوی خود به ایشان دادم^{۱۰}.

دوست داشتم که این پیمان را با نصرانیانی که چون من پاکدل‌اند و در همه مرز و بوم تازیان، از آزار رساندن به من و پیروانم خودداری می‌کنند، به کمال رسانم و آن را بگونه‌ای لازم‌الاجرا و به‌کار گرفتنی سازم که مسلمانان و مؤمنان، لزوماً آن را به‌کار بندند. از این‌رو سران مسلمانان و برترین یاران خود را گردهم آوردم و آنچه را که ترسایان می‌خواستند، بر خود به تأکید پذیرفتم و نوشته‌ای را برای آنان نوشتم که نزد اعقاب مسلمانان، اعم از پادشاه و جز پادشاه، بر جای ماند. بی‌گمان، فرمانروا وظیفه دارد که بر پایه فرمان من کار کند، تا هماهنگ با حق وفاداری، آن را به‌کار گیرد؛ و کسی را که [خواستار] پیمان من و به‌کار بستن امان‌نامه من باشد، به همکاری خود برگزیند تا نادیده

انگاشتن فرمان من، حجتی به زیان وی به‌شمار نیاید. عامه مردم موظف‌اند که از آزار رساندن به ترسایان بپرهیزند و امانی را که من به ایشان داده‌ام، کامل سازند تا در به کار گرفتن این پیمان‌نامه، همراه من و در انجام دادن کار نیک، یاران من باشند. هر کس بدان عمل کند و پشتیبان این دعوت (اسلامی) و دشمن دروغگویان و ناباوران گردد، دشواریهای زندگی وی را هموار خواهم ساخت.

تأکید بر انجام گرفتن سفارشهای یادشده از آن‌روست که هیچ‌یک از اهل ذمه را بر هیچ‌یک از مسلمانان، حجتی نباشد که با مواد این پیمان‌نامه مخالفت کرده است. نیز آنچه که شایسته است از سوی من درباره ترسایان صورت پذیرد، به انجام رسد. زیرا این کار، موجب کمال نیکی و مکارم اخلاق خواهد بود. انسان را به نیکوکاری فراخوانده از بدی باز می‌دارد؛ و به خواست خداوند، پیروی از راستی و برگزیدن حق نیز همراه آن خواهد بود.

۱. همان‌گونه که در بالا یاد شد و در طول ترجمه متن نیز خواهیم دید، تنها به انگیزه حفظ امانت در ترجمه تمامی متن کتاب وثائق، به برگردان این نوشته (پیمان‌نامه‌های ۹۶-۹۷) دست یازیدم، و گرنه متن پیمان‌نامه به گونه‌ای اشفته و نادرست و ناهماهنگ و به‌طور از بافت درست و بلاغت برخوردار است، که هر کس اندک آشنایی با شیوه نگارش موجز و اسلوب گفتار و متون پیمانهای پیامبر اسلام (ص) داشته باشد، بی‌درنگ به بی‌یاری و برساختگی این نوشته مفصل بی‌بنیاد و درهم‌ریخته، پی خواهد برد. م.
۲. شیرویه پسر خسرو پرویز بود و در متن، واژه «این» از قلم افتاده است. م.
۳. متن «بهر منقاد(?)» م.
۴. سوره مائده، آیه ۸۳. در تفسیر تبیان همین آیه، هشتاد و پنجمین آیه به‌شمار آمده است. این آیه و آیه‌های پس از آن تا کلمه «الصالحین» (پایان آیه ۸۴) در بیان حق‌پذیری و درست‌اندیشی دانشندان نصاری است. م.
۵. تبیان، شیخ طوسی، ۶۱۶/۳. م.
- ۶ و ۷. بقره، ۷۹؛ مجمع‌البیان، ۱/۱۴۶. حق ترجمه ایجاب می‌کرد که تنها آن بخش از آیه که در متن آمده است ترجمه گردد، ولی برای بیشتر روشن شدن مطلب، همه آیه ترجمه گردید. م.
۸. نوهی جانور دریایی است که در درون صدفی زندگی می‌کند. به واژه‌نامه بنگرید. م.
۹. سوره اسراء، ۹۶.
۱۰. چنان‌که می‌بینیم، عبارت متن در اینجا نیز همانند دیگر بخشهای این پیمان، از پیوند درستی برخوردار نیست، و از هر نظر پریشانی و گسستگی این جمله یا جمله‌های پیش و پس از آن، به روشنی پیداست. عبارت متن چنین است: «وَأَعْطَيْتُمُوهُمُ إِنِّيَاهُ» که چنین عبارتی در اینجا هرگز با سیاق متن، هماهنگی ندارد. شاید بتوان گفت که این عبارت، در نسخه اصلی این پیمان‌نامه جعلی چنین بوده است: «وَأَعْطَيْتُمُ إِنِّيَاهُ» یعنی امان‌نامه درخواست شده را به ایشان دادم. م.

وی پیمان‌نامه‌ای^۱ نوشت که نسخه آن، چنین است:
به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این فرمانی است که آن را محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، فرستاده خدا بر همه مردم، نویندهنده و بیم‌دهنده و امین و نگاهبان امانت وی در میان آفریدگان، نوشته است؛ تا پس از آمدن پیامبران و روشن گشتن راه درست از گمراهی، «حجتی برای مردم در برابر پروردگار، به‌جای نماند» و خداوند، توانا و حکیم است.

برای سید بن حارث بن کعب و هم‌کیشان وی و برای همه ترسایان؛ در خاور و باختر، دور و نزدیک و برای گشاده‌زبانان (فصیحان) و بسته‌زبانان^۲ و شناخته و ناشناخته، فرمانی لازم‌الاتباع و نامه‌ای سرگشاده و پیمانی استوار، به‌عنوان سنت و دادگری خویش، نوشته است. هر کس آن را نگاه دارد، مسلمان و شایسته نیکی اسلام است، و هر کس - چه پادشاه و چه رعیت - آن را تباه سازد و تعهد نسبت به آن را درهم شکند؛ و به چیزی جز آن عمل کند و در به کار بستن آن از فرمان من بیرون رود، پیوند با خدا را گسسته و پیمان او را شکسته و پناه او را خوار داشته و درخور نفرین او گشته است.

من با سپردن این پیمان، ایشان را در پناه و پیمان خدا و خویشتن و پیامبران و برگزیدگان و دوستان خدا از مؤمنان و مسلمانان گذشته و اکنون، نهاده‌ام، و دشوارترین فرمان و پیمانی را که درباره پذیرفتن فرمان و برگزیدن واجب و استواری بر پیمان، از سوی خدا بر بنی‌اسرائیل واجب گشته بود، بر خود می‌پذیرم که با سپاهیان سواره و پیاده خویش، و با سلاح و نیروی خود و مسلمانان پیرو خویش، ترسایان دور از سرزمین خویش را، در مرزهای اسلامی و یا در هر سرزمینی از سرزمینهای دشمن که هستند، چه دور چه نزدیک، چه در منطقه صلح و چه در منطقه پیکار، از گزند دشمن دور دارم. آنان را در پناه خویش گیرم و ایشان و پرستشگاه‌هایشان را و جایگاه‌های راهبان و ترسایان عبادت پیشه جهانگرد را، در هر جا که باشند: در کوه، در دره، در غار، در جای‌آباد و در بیابان و ریگزار، از آسیب دشمن بازدارم.

بدان گونه که از جان خویشتن و از جان یاران نزدیک خویش و پیروان اسلام نگاهبانی می‌کنم، از آیین و ملت آنان نیز در همه‌جا: در بیابان، در دریا، در خاور و در باختر، نگاهبانی کنم. آنان را از هر گونه آزار و رفتار ناپسند و رنج و سختی، در پناه و پیمان خویش گیرم. با دورساختن هر دشمنی که آهنگ بدی بر من و آنان دارد، از ایشان پشتیبانی کنم.

از آنجا که من فرمانروای ایشان هستم، بر من است که ایشان را از گرفتار آمدن به هر رنجی که آنان را ناگوار آید دور دارم؛ و چنانچه با پیشامدی ناگوار روبه‌رو گردند، نخست باید من و یارانم که همراه من از هستی اسلام دفاع می‌کنند، به آن گرفتار آییم. بر من است که آنان را از هر رنجی که پیکارگران راه خدا متحمل آن می‌گردند، همچون غارت و خراج، دور سازم، مگر آنکه خود با طیب

خاطر بدان روی آورند. ایشان ناخواسته به انجام دادن هیچ کاری وادار نخواهند گشت. نباید هیچ اسقفی یا راهبی و یا عبادتگری جهانگرد، از مقام و کار خویش برکنار گردد. روا نیست که ساختمان هیچیک از پرستشگاههای ایشان ویران و یا بخشی از بنای آنها جزو ساختمان مسجد یا خانههای مسلمانان گردد. هرکس چنین کند، برآستی که پیمان خدا را گسسته و از فرمان پیامبر وی سرپیچیده و از پناه خداوند دور گشته است.

روا نیست که از هیچیک از راهبان، اسقفان، تارکان دنیا و پشمینه‌پوشان ایشان و آنان که در دل کوهها و جایگاههایی به‌دور از شهر و آبادانی خلوت گزیده‌اند، سرگزیت یا خراج بستانند. تنها از دیگر گروههای ترسایی که تارک دنیا و راهب و عبادتگر جهانگرد نیستند، در راه کمک به مسلمانان و نیروبخشیدن به بیت‌المال، سالانه چهار درهم یا یک دست جامه حیره^۴ و یا جامه غضب^۵ یمانی بستانند. اگر فراهم آوردن پارچه برای ایشان دشوار باشد، بهای آن را بدانسان که خود خرسند باشند، از ایشان بستانند. خراجی که زمینداران و توانگران، سوداگران بزرگ، دارندگان معادن سنگهای بهادر و زر و سیم و توانگران نیرومند ترسایی در دریا و خشکی می‌پردازند، نباید در سال از دوازده درهم بیشتر باشد. این در صورتی است که گروههای خراجگزار، ساکن منطقه باشند، و گرنه بر رهگزان و خانه بنوشان که مسکن و ماوای معلومی ندارند، خراجی نیست.

پرداخت خراج و سرگزیت جز بر کسی که ثروتی از ثروتهای زمین در اختیار اوست و سلطان را در آن حقی است، روا نیست. وی نیز - بی‌آنکه ستمی بیند - همانند دیگران، جزیه و خراج می‌پردازد. نباید جز به اندازه توانایی شخص خراجگزار بر کار کردن بر روی زمین و آباد ساختن آن و باروری زمین و نیز جز به اندازه خراجگزاران همپایه او، از وی سرگزیت و خراج بخواهند. نیز نباید از مرز دادگری و درستی، پا فراتر نهند.

روا نیست که هیچ‌کس از اهل ذمه را به بسیج گشتن و بیکار با دشمن مسلمانان و رویارویی با آنان وادارند؛ زیرا مردم ذمی نباید به کارزار بروند. اینان تنها برای آنکه به بیکار با دشمن وادار نگردند، با من پیمان بسته‌اند. بر مسلمانان است که از ایشان دفاع کنند و پناهگاه آنان باشند. نیز نباید ایشان از سوی هیچ مسلمانی با فراهم آوردن نیروی انسانی، سلاح و اسب، برای نبرد با دشمن مسلمانان بسیج گردند، مگر آنکه ایشان خود به قصد نیکی بر مسلمانان، به چنین کاری دست زنند؛ که هرکس چنین کند، مورد ستایش و نیکی و پاداش قرار خواهد گرفت.

هیچیک از پیروان آیین نصرانی نباید به پذیرفتن اسلام وادار گردد. «با اهل کتاب، جز با حجت استوارتر و از راه بهتر، مجادله مکنید»^۶. با آنان به مهربانی و دلسوزی رفتار کنید و در هر جا و هر بخش از این سرزمین که باشند، نسبت به ایشان از آزار و رفتار ناپسند، بپرهیزید.

اگر از یکی از ترسایان جرم یا جنایتی سرزند^۷، وظیفه مسلمانان است که به یاری وی شتابند و از او دفاع کنند، و در زدودن گناه وی و ایجاد آشتی میان او و مجنی^۸ علیه، از رهگذر منت و نعمت و یا

پرداخت سربها^۸، بکوشند. از یاری وی دست باز ندارند و او را خوار نسازند و بی کس و یاورش رها نکنند؛ چون که من به خدا سوگند یاد کرده‌ام که آنان در سود و زیان با مسلمانان برابر باشند. ایشان بر پایه پیمانی که از رهگذر آن دارای حق پناه و دفاع از آزادی گشته‌اند، در سود و زیان با مسلمانان برابر هستند.

آنان، (مسیحیان) نباید ناخواسته و به ناروا به زناشویی وادار گردند؛ و خانواده دختر را به زناشویی با پیروان اسلام مجبور سازند. چنانچه (ترسایان) به خواستگار (مسلمان) پاسخ منفی دهند و تن به زناشوهری ندهند، نباید به ایشان رنج و آسیب برسانند. زیرا این کار — چنانچه بخواهند و بدان خوشنود گردند — جز به خرسندی دلها و هماهنگی عشقها، امکان‌پذیر نخواهد بود. اگر زنی ترسا به همسری مسلمانی درآید، مرد مسلمان باید به ترسابودن وی رضا دهد، و در پرداختن زن به کارهای مذهبی و شعائر دینی خویش، با وی هماهنگی کند و او را از اعمال دینیش باز ندارد. هر کس به این دستور تن در ندهد و همسر ترسای خویش را در کاری از کارهای مذهبی دل‌آزرده سازد، برآستی که وی سوگند خدا را نادیده انگاشته و از پیمان پیامبرش سرپیچیده است و در نزد خداوند، در شمار دروغگویان خواهد بود.

چنانچه ترسایان را در بازسازی کلیساها و پرستشگاهها و یا در کاری از کارهای اجتماعی یا دینی به کمک مسلمانان نیاز افتد، شایسته است که (پیروان اسلام) در کارهای یادشده، به آنان یاری دهند. پیداست که پرداختن به این کارها بر مسلمانان واجب نیست؛ بلکه در راه نیروبخشیدن به مصالح دینی ترسایان و وفادار ماندن به پیمان رسول خدا (ص)، این کار به منزله نشان دادن بخشش و بزرگواری از سوی مسلمانان نسبت به ایشان و یادآوری منت و نعمت خدا و پیامبر خدا بر آنان است.

حق ترسایان است که در پیکاری که میان مسلمانان و دشمنانشان روی می‌دهد، به نمایندگی، راهنمایی، به یاری و خبریابی و نه به هیچ کاری از کارهای جنگی، وادار نگردند. هر کس با یکی از ترسایان چنان رفتاری در پیش گیرد، بر خدا ستم و بر پیامبر او سرکشی کرده و پیمان وی را نادیده گرفته است. ایمان وی فرمان می‌دهد که نسبت به شرطهایی که محمد بن عبدالله، فرستاده خدا با مسیحیان در میان نهاده است، استوار ماند. پیامبر اسلام شروطی را با ترسایان در میان نهاده است و بر پیروان اسلام فرض است که بر پیمان پیامبر خویش، وفادار مانند، از آن جمله:

هیچ‌یک از ترسایان، در نهان و آشکار، نباید به زیان مسلمانی برای هیچ‌یک از دشمنان اسلام جاسوسی کند. نباید به دشمن مسلمانان که در اندیشه رسیدن فرصت و هجوم بردن به آنان است، در خانه خویش پناه دهد. روا نیست که هیچ‌کس از مسیحیان دشمنان اسلام را در جایگاههای زندگی، در املاک و در پرستشگاههای خویش، راه دهد. نیز روا نیست که با نیروی سلاح، اسب و مردان و جز آنها، به زیان مسلمانان، به هیچ‌یک از دشمنان اسلام یاری کنند و به مسلمانان نیرنگ

زنند. کسانی از مسلمانان را که بر ترسایان فرود می‌آیند - هر جا که باشند و به هر جا که بروند - آنان و چهارپایانشان را سه شب و سه روز، از خوراکی که خود می‌خورند، خوراک دهند؛ و نباید جز آن، چیزی از ترسایان بستانند تا ایشان را آزار رسانند و ناخرسند سازند. اگر به پنهان ساختن یکی از مسلمانان در نزد ترسایان، در خانه‌ها و در پرستشگاه‌هایشان نیاز افتد، شایسته است که وی را پناه دهند و یاری کنند؛ و تا آنگاه که با هم زیست می‌کنند، از خوراک خود به‌وی نیز بخوراند. و مسلمانان را پنهان دارند و دشمن را به پنهان داشتگان خود ره نمایند و در به‌کار بستن وظایف خویش نسبت به مسلمانان، هیچ‌گونه کوتاهی نکنند.

هر کس حتی یکی از شرطهای یادشده را زیر پا نهد و به چیزی جز آنها روی آورد، از پناه و پیمان خدا و پیامبرش دور گشته است. ترسایان موظف‌اند که بر پایهٔ پیمانی که میان من و راهبان بسته شده است، رفتار کنند و هرگونه زنهارنامه و وفادارماندن بر آن را که هر پیامبری بر امت خویش شرط کرده است، برای ترسایان نیز استوار است. به خواست خداوند این پیمان‌نامه، تا روز رستاخیز بی‌هیچ دگرگونی برجای خواهد ماند.

عتیق بن ابی قحافه، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، ابوذر، ابوالثرداء، ابوهریره، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، طلحة بن عبدالله، سعد بن معاذ، سعد بن عباده، ثمامه بن قیس، زید بن ثابت و فرزند او عبدالله، حرقوص بن زهیر، زید بن ارقم، أسامة بن زید، عمار بن مظعون، مُصَنَّب بن جُبَیر، ابوالغالیه، عبدالله بن عمرو بن عاص، ابوحدیفه، خوات بن جُبَیر، هاشم بن عُتبه، عبدالله بن خُفاف، کعب بن مالک، حَسَنان بن ثابت و جعفر بن ابی طالب، بر این پیمان‌نامه که محمد بن عبدالله، آن را میان خود و ترسایان طرف پیمان خویش نوشته است، گواه گشتند.

و معاویه بن ابوسفیان آن را نوشت.

۱. السُّجِّل: کتابُ العهد (پیمان‌نامه) جمع آن، سَجَلَات است (لسان العرب، ۱۱/۳۲۶). - م.
۲. سورهٔ نساء ۱۵۶/ - م.
۳. گویا فصیح و اعجم در اینجا کنایه از عرب و عجم‌اند. - م.
۴. جِزَّة: به کسر «ح»، و فتح «ب» نوعی پارچهٔ یمنی بوده است (صحاح، جوهری، ۲/۶۲۱). - م.
۵. غَضَب: به فتح «ع» و سکون «ص» عمامه یا نوعی پارچه که نخ آن، سخت بهم تافته بوده و نیز نوعی پارچهٔ یمنی بوده است (صحاح، ۱/۱۸۲). - م.
۶. سورهٔ عنکبوت، ۴۶. - م.
۷. متن «وإن أجرم أخذ من النصارى، أو جنی جنایة - اگر بر یکی از نصرانیان جرمی یا جنایتی رود...» که با سیاق عبارت و تصریح جمله‌های بعد مغایرت دارد و از این‌رو به قیاس تصحیح و ترجمه شد. این مورد نیز یکی از نمونه‌های آشفتگی عبارات این سند ساختگی است. - م.
۸. این عبارت، الهامی است از آیهٔ ۴ سورهٔ محمد: «إِذَا مَنَا بَعْدُ وَإِنَّا فِدَاءُ». - م.

تجدید پیمان نجرانیان به وسیله ابوبکر

ابویوسف ص ۴۱، طبری ۱۹۸۷-۱۹۸۸؛ الأصل، محمد شیبانی کتاب السیر، آن گونه که در
 مأخذ پیمان ۹۴ پیشین گفته شد.
 مقابله کنید: ابو عبید، ش ۵۰۳؛ الإصابة، ابن حجر، ش ۳۰۰۵.
 بنگرید: اشپرنگر ۵۰۳/۳-۵۰۴؛ ترجمه انگلیسی مجید خنوری ش ۱۷۱۱، همان گونه که در
 مأخذ پیمان نامه ۹۴ پیشین گذشت.
 پیمانهای هفتگانه زیرین را تنها برای هماهنگی جریان سخن، در اینجا آوردیم.
 نیز بنگرید: پیمانهای: ۲۴۷ و ۲۷۷.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این فرمانی است از سوی بنده خدا ابوبکر، جانشین محمد پیامبر (ص) فرستاده خدا، برای مردم
 نجران:

بهمنظور وفادار ماندن به همه تعهدها و فرمانهایی که محمد پیامبر (ص) برای مردم نجران
 پذیرفته و نوشته است، (ابوبکر، جانشین پیامبر خدا)، جانها، سرزمین، آیین، داراییها، وابستگان،
 آیین پرستش، مردمان غایب و حاضر، اسقفان و راهبان و پرستشگاههای نجرانیان را و آنچه که از
 اندک و بسیار در دست دارند، در پناه خدا و پیمان محمد (ص) پیامبر فرستاده خدا، قرار داد. مردم
 نجران، برای پیکار با دشمنان اسلام، گسیل نخواهند گشت. نیز هیچ اسقفی و نه هیچ راهبی از
 مقام خویش برکنار نخواهد گشت.

متن این نوشته، برای همیشه در پناه خدا و محمد پیامبر (علیه السلام) خواهد بود. نجرانیان نیز
 وظیفه دارند که در برابر رسیدن به حق خویش، نیکخواه مسلمانان و درستکار باشند.

المستورد بن عمرو - یکی از کسان قبیله بنی القین - و عمر و مولای (غلام) ابوبکر و راشد بن
 حذیفه و المغیره، گواه گشتند؛ و مغیره آن را نوشت.

نامه عمر به مردم نجران، پیش از کوچ دادن^۱ ایشان از آنجا

ابوعبید، ش ۲۷۷، ابن قیم، *أحكام أهل النمة* ص ۱۸۰: *الأموال*، ابن زنجویه، به نقل از ابو عبید (خطی) ورق ۳۵/ب.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از فرمانروای مؤمنان عمر به همه مردم رعاش^۲

درود بر شما؛ من آفریدگاری را که جز او خدایی نیست، می ستایم. پس از ستایش خدا: شما گمان بردید که مسلمان گشته اید و آنگاه پس از پذیرفتن اسلام، از آن روی گردانیده اید. بی گمان، هر يك از شما که از گناه خویش به سوی خدا باز گردد (توبه کند) و به نیکوکاری پردازد، ارتداد وی زبانی برای او نخواهد داشت؛ و ما نیز، همنشینی و رفتاری نیک با وی خواهیم داشت. به خود آید و تباه مگردید؛ مژده (شادمانی و بهروزی)، از آن کسانی از شما (نجرانیان) است که به اسلام روی آورند. هر کس که تنها به داشتن آیین ترسائی پافشاری کند، چنانچه پس از ده روز مانده از ماه روزه مسیحیان در نجران دیده شود، بی گمان، تعهد و پناه من از وی دور خواهد بود. اما بعد، همانا یعلی^۳ نوشته است که هیچ يك از شما را به پذیرفتن اسلام، وادار نساخته و یا در راه پذیرفتن آن، شکنجه نکرده است؛ و اگر در این راه، روش سختگیری و فشار و تهدید در پیش گرفته باشد، در این باره، دستوری به وی داده نشده بوده است. اما بعد: به یعلی فرمان داده ام که نیمی از زمینهای دست پرورده شما را از شما بازستاند؛ ولی من هرگز قصد آن ندارم — تا آنگاه که درستکار باشید — دست شما را از آنها کوتاه کنم.

۱. از جابر روایت است که پیامبر (ص) گفت: ترسایان و یهود را از جزیره العرب، بیرون خواهیم راند تا جز مردم مسلمان، مردم دیگری در آنجا زندگی نکنند. در روایت دیگر، پیامبر گفت: یهود را از حجاز و نجرانیان را از نجران بیرون کنید. با آنکه نجرانیان با مسلمانان در صلح بودند، عمر بر پایه همین گفته پیامبر اسلام (ص) آنان را از نجران، بیرون راند (یا قوت، ۷۵۷/۴). — م.

۲. چنین به نظر می رسد که «رعاش» نام آبادیهای نجران بوده است (کتاب *الأموال*، ص ۱۴۵، پانویست شماره ۲). — م.

۳. نام یعلی بن اُمیه، در گذشته به سال ۳۷ هـ. پسر عبید یا زید پسر همام تمیمی حنظلی است. وی از صحابیان فرمانرواست. پس از فتح مکه اسلام آورد، در پیکار طائف و حنین و تبوک، با پیامبر اسلام بود. وی کارگزار ابوبکر در خلوان و سپس کارگزار عمر در نجران گشت. در جنگ جمل همراه زبیر بود؛ علی بن ابی طالب (ع) گفت: یعلی با شتابی بیش از دیگران، به آشوب روی آورد. وی پس از آن، جزو یاران علی گشت و در جنگ صفین کشته شد (الأعلام، ۲۶۹/۹). — م.

نامه عمر به مردم نجران، هنگام کوچ دادن ایشان^۱

ابویوسف ص ۴۱-۴۲؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۸۵ (ش ۱۴۳)؛ الأصل، محمد شیبانی، کتاب السیر، نسخه‌های خطی، بدان تفصیل که در پیمان ۹۴ پیشین گذشت؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة، محمد بن علی الأکوع الحوا لی ص ۱۷۴-۱۸۳.
مقابله کنید: بلاثری ص ۶۶ (دو روایت)؛ ابو عبید، ش ۵۰۳-۵۰۴؛ کتاب الخراج، قدامة بن جعفر، ورق ۱۲۵ ب - ۱۲۶/الف؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ۳۵/الف و ۶۶/ب.
بنگرید: اشپنرگر، ۵۰۴/۳؛ ترجمه خنوری انگلیسی، شماره ۱۷۱۲ با همان تفصیل که در پیمان ۹۴ پیشین گذشت.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نوشته فرمانروای مؤمنان عمر، برای مردم نجران است:

در راه به کار بستن فرمان محمد پیامبر و ابوبکر، هر کس از ترسایان که از نجران به عراق رود، در پناه خداست و از سوی هیچ مسلمانی، گزندی به وی نخواهد رسید.

اما بعد: مردم نجران، نزد هر يك از فرمانروایان شام و عراق بروند، باید زمینی قابل کشت به آنان دهند. آنچه در آن زمین بکارند، به عنوان صدقه‌ای در راه خدا و جایگزینی برای زمین خود آنان، از آن ایشان خواهد بود. در آن زمین و محصول آن، هیچ کس را برایشان حقی نیست؛ نیز ایشان موظف نیستند که چیزی به کسی دهند.^۲

اما بعد: بر مسلمانان است که نجرانیان را در برابر ستمگران یاری دهند؛ زیرا اینان مردمی هستند که در زنهار مسلمانان به سر می‌برند. از آنگاه که از سرزمین خویش بیرون آمده‌اند، به مدت بیست و چهار ماه از پرداخت سرگزیت، آزاد خواهند بود؛ و به جز پرداختن به کار نیک - بی‌آنکه ستم و تجاوزی بینند - چشمداشتی از ایشان نخواهد بود.

عثمان بن عفان و معقیب، [بر این نوشته] گواه گشتند و معقیب آن را نوشت.

۱. چون ترسایان نجران، سلاحهای جنگی و اسب فراهم آورده بودند، و عمر از سوی آنان نسبت به مسلمانان یمنانک گشته بود، آنان را از نجران یمن به نجرانیة عراق یکی از روستاهای کوفه کوچ داد (ابویوسف ص ۷۹-۸۰؛ الرتاج، ۴۸۵/۱ و ۴۹۰؛ ابو عبید، ش ۵۰۳). در پانوشت کتاب الأموال، بی‌ذکر ماخذ آمده است: گویا عمر به قصد به کار بستن وصیت رسول خدا (ص) که: در جزیره العرب نباید دو دین، بهجا ماند و یهود و ترسایان باید از جزیره العرب بیرون روند، دست به این کار زد (ابو عبید، ص ۳۷۴). نیز بنگرید به پانوشت نامه ۹۹. م.

۲. متن «المغرم»، المغرم و الفرامة والغرم؛ بدهی که باید آن را پرداخت (صحاح، جوهری «غرم»). م.

فرمان عمر به کارگزار خویش درباره نجرانیان

ابویوسف، ص ۴۲-۴۳.

نیز مقابله کنید: همان مأخذ، ص ۴۸-۴۹. بنگرید: اشهرنگر، ۵۰۵/۳.

یَعْلَى بن أُمَيَّة گفت: آنگاه که عمر بن خطاب (رض) مرا به خراج سرزمین نجران — یعنی نجرانی که نزدیک یمن است — برگماشت، به من نوشت:

بنگر هر زمینی که دارندگانش، آن را رها ساخته و رفته‌اند، چنانچه زمینی آباد و دارای کشت و درخت باشد^۱ و از آب روان یا آب باران آبیاری گردد؛ و دارای خرما بن یا درخت دیگری باشد، آن را به مردم نجران ده تا در آن به کشت و کار پردازند و آبیاریش کنند. دوسوم محصولی که از آن به دست آید، از آن عمر و مسلمانان، و یک سوم دیگر، از آن نجرانیان خواهد بود، زمینی که با دلو بزرگ آبیاری گردد، دوسوم محصول آن، بهره ایشان و یک سوم دیگر، بهره عمر و مسلمانان خواهد بود. زمین بی‌درخت و گیاه را^۲ به آنان سپار تا در آن کشت کنند. آن بخش از این زمین که از رهگذر آب روان یا آب باران سیراب گردد، یک سوم محصول آن، بهره نجرانیان و دوسوم دیگر، از آن عمر و مسلمانان خواهد بود؛ و آن بخش که با دلو آبیاری گردد، دوسوم فراورده‌اش، از آن کشاورزان و یک سوم دیگرش، از آن عمر و مسلمانان خواهد بود.

۱. متن «أرض بیضاء» در شرح کتاب الخراج قاضی ابویوسف (الرتاج)، به جای کلمه «بیضاء»، سواد آمده و شارح کتاب گفته است: أرض سواد یعنی زمین آباد و دارای کشت و درختان. به سبب سبزی درختان و کشت، این زمینها را سواد گفته‌اند (الرتاج، ۴۹۵/۱-۴۹۶). چون عبارت الرتاج با سیاق متن، هماهنگی بیشتری داشت، ترجمه این قسمت از فرمان عمر، از روی الرتاج صورت پذیرفت. — م.

۲. متن «أرض بیضاء» و بیاض الأرض: زمین بی‌گیاه و ناآباد (لسان‌العرب «بیض»): الأرض البیضاء: مخالفة للتخل والشجر: زمینی که از خرما بن و درخت تهی باشد (ابویوسف، ص ۵۹). — م.

پیمان عمر با ترسایان مدائن و پارس، به گمان مسیحیان آباء شرقی

تاریخ نسطوریان (در مجموعه نوشته‌های آباء شرقیین [patrologia orientalis]، ج ۱۳ ص ۶۲۰-۶۲۳). به دلیل پیوند استواری که میان این پیمان و پیمانهای ۹۶ و ۹۷ هست، این نوشته را در اینجا آوردیم.

ابوبکر درگذشت و پس از وی عمر بن خطاب، کار جانشینی پیامبر (ص) را عهده‌دار گشت. سرزمینها گشوده شد و هماهنگ با توان مردم آنها، خراج برقرار گشت؛ و این وضع تا روزگار معاویه بن ابی‌سفیان، برجای ماند. ایشوغیب جاثلیق با عمر دیدار کرد و درباره ترسایان با وی سخن گفت. عمر، پیمان‌نامه‌ای به متن زیر برای وی نوشت:

این نوشته‌ای است از سوی بنده خدا عمر بن خطاب فرمانروای مؤمنان، برای مردم مدائن و بهرسیر (به از اردشیر) و برای جاثلیق و کشیشان و خدمتگزاران بزرگ^۱ کلیساهای آن شهرها. این پیمانی است لازم‌الاتباع، و نامه‌ای سرگشاده و سنت و رفتار و زنهارنامه‌ای است که درباره ترسایان به کار گرفته خواهد شد. از این‌رو هر کس بر آن استوار ماند، بر اسلام خویش پایدار و شایسته موهبت‌های آن خواهد بود؛ و هر کس از پیروان اسلام - پادشاه و جز پادشاه - آن را تباه سازد و پیمان خود را درهم شکند، با آن بستیزد و از حدود این فرمان یافراتر نهد، در واقع، پیمان خدا را نادیده گرفته و پناه و زنهار وی را خوار داشته است.

اما بعد: من، جانها، داراییها و کسانی را که زیر سرپرستی شما هستند و نیز مردان شما را^۲ از هرگزندی، در پناه و پیمان خدا و پیمبران و فرستادگان و برگزیدگان و دوستان وی از میان مسلمانان و نیز در پناه خویشتن نهادم. نیز من خود را متعهد ساختم که با نیروی خود و پیروان و یارانم و آنان که از هستی اسلام دفاع می‌کنند، به پشتیبانی از شما برخیزم و هر دشمنی را که آهنگ آزار من و شما کند، از شما دور سازم. من وظیفه دارم که شما را از هر رنجی که پیکارگران راه خدا، از رهگذر پذیرفتن هزینه‌های جنگی و به یغما رفتن داراییشان گرفتار آن می‌گردند، دور نگاه‌دارم. از این‌رو، شما ناخواسته به هیچ‌یک از این کارها و ادار نخواهید گشت. هیچ‌یک از اسقفها و نه هیچ کدام از سران شما، از مقام خویش برکنار نخواهند گشت. هیچ‌یک از پرستشگاههای شما ویران نمی‌گردند و هیچ‌یک از ساختمانهای شما، جزو ساختمان مسجد یا خانه‌های مسلمانان نخواهد شد. در گستره زمین، هیچ کس متعرض رهگذران شما نخواهد گشت. کسی شما را وادار به بسیج برای پیکار با دشمن مسلمانان نخواهد کرد. بر پایه مفاد آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» «هیچ‌گونه اجباری در پذیرفتن دین نیست؛ زیرا که راه راست و خردپسند، از گمراهی روشن گشته

است^۱ و آیه «با اهل کتاب جز با بهترین شیوه، سخن مگویید»^۲، هیچ‌یک از ترسایان را نباید ناخواسته، به پذیرفتن اسلام وادار سازند. شما در هر جا که باشید، از کسی آزاری نخواهید دید. هر کس این پیمان را نپذیرد، بی‌گمان، سوگند و پیمان خدا و پیامبر او را نادیده گرفته و در برابر زنهار پروردگار و پیمانی که به موجب آن، ریختن خون ترسایان حرام گشته است، و نیز به دلیل نیکخواهی و درستکاری و هواداری ایشان از اسلام، بدان شایستگی رسیده‌اند که مسلمانان وظیفه دارند ایشان را از هر گزندی دور دارند، به‌سبب برخاسته است.

من بر ترسایان شروطی نهاده‌ام که بر پایه آنها، هیچ‌کس از آنان نباید در آشکار و نهان، به زیان مسلمانان، برای هیچ‌یک از دشمنان اسلام جاسوسی کند. ایشان هیچ‌یک از دشمنان اسلام را نباید در خانه خود پناه دهند، تا وجود آنان، جایگاه فرصت و پایگاه یورش برای دشمنان اسلام گردد. نیز نباید با عاریت دادن سلاح، اسب و نیروی انسانی، به هیچ‌یک از کسانی که با اسلام درستیزند، یاری دهند. ایشان نباید هیچ‌یک از دشمنان را راهنمایی کنند و با آنان نامه‌نگاری نمایند. هرگاه مسلمانان را به پنهان ساختن یکی از افراد خویش در نزد آنان و در خانه‌های ایشان نیاز افتد، وظیفه دارند که به این کار تن دردهند و دشمن را از جایگاه وی آگاه نسازند^۳. تا آنگاه که مسلمانان نزد آنان هستند، از یاری ایشان دریغ نوزند. نیز ایشان نباید هیچ‌یک از شرطهای پذیرفته را نادیده گیرند.

هر کس شرطی از شرطهای یادشده را فروگذارد و به چیزی جز آن روی آورد، بی‌گمان از پناه خدا و تعهد فرستاده وی بیزار گشته است. اینان — هر جا که باشند — به انجام دادن پیمانها و تعهدهایی که دانشوران و راهبان و مسیحیان بدانها تن در داده‌اند، ملزم هستند و باید بر سختترین سوگندی که خداوند در راه پایداری پیمبران بر پیمانهای خویش از آنان خواسته است، پافشاری کنند. بر من است که نسبت به آنچه در جهت سود ترسایان پذیرفته‌ام، استوار مانم. نیز بر مسلمانان است که پیمان یادشده را به کار گیرند؛ زیرا که ایشان به آن دست یافته و از محتوای آن، آگاه گشته‌اند.

عثمان بن عفان و مغیره بن شعبه، در سال هفتم هجری بر آن گواه گشتند.

۱. شمامسته: مفرد آن شماس است و واژه‌ای است سریانی که به معنی یکی از پیشوایان مسیحی است که میانه سر خود را می‌تراشد و پیوسته در خدمت کلیسا است (لسان، ۲۱۴/۶؛ المنجد «شمس»). — م.
۲. در متن، «أرجلکم (کذا)» آمده است که با سیاق پیمان نامه هماهنگی ندارد. — م.
۳. بقره، ۲۵۶.
۴. عنکبوت، ۴۶.
۵. متن «لا یظهروا»، أظهرنا الله علی الأمر: أطلع، یعنی خداوند ما را بر آن کار آگاه ساخت. (لسان، ۵۲۶/۴). — م.

نامه عثمان به نماینده خویش درباره نجرانیان

ابویوسف، ص ۴۲؛ ابوعبید ش ۵۰۴.
مقابله کنید: بلاذری، ص ۶۶؛ کتاب الخراج، قدامه، ورق ۱۲۶؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی)
ورق ۶۶/ب.
بنگرید: اشپرنگر، ۵۰۵/۳.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از بنده خدا، فرمانروای مؤمنان عثمان به ولید بن عقبه^۱:

درود بر تو؛ همانا من آفریدگاری را که جز او خدایی نیست، می ستایم. پس از ستایش خدا: اسقف و عاقب^۲ و بزرگان مردم نجران یمن که در عراق زندگی می کنند، نزد من آمده شکوه آغاز کردند و پیمانی را که عمر برای آنان نوشته بود، به من نمودند. من از رنجهایی که از سوی مسلمانان به ایشان رسیده است، آگاه گشتم و برای خشنودی خدا، سی حله از مقدار سرگزیت آنان کاستم. همه زمینهایی را که عمر به جای زمینهای این مردمان — که در یمن از آنان گرفته بود — در راه خدا به ایشان داده بود، به آنان سپردم. به مردم سفارش کن که با ایشان به نیکی رفتار کنند؛ زیرا که اینان در پناه اسلام هستند و مسلمانان نسبت به آنان متعهدند؛ و (پیش از این نیز،) میان من و ایشان آشنایی بوده است. به نوشته‌ای که عمر برای آنان نوشته است بنگر و برابر آن، با ایشان رفتار کن. پس از خواندن نوشته آنان، آن را به ایشان (نجرانیان) بازگردان. والسلام.
حمران بن ابان، در سال بیست و هفتم هجری آن را نوشت.

۱. ابو وهب ولید بن عقبه، برادر مادری عثمان و نماینده وی در عراق بود. وی همان است که به سبب زیاد مروی در میخوارگی و مستی، سخت مورد نکوهش و اعتراض مسلمانان قرار گرفت؛ بگونه‌ای که سرانجام از نمایندگی خلیفه برکنار گشت و به دلیل آنکه در حال مستی به نماز ایستاده بود، تازیانه خورد. وی به سال ۶۱ هـ. در رقه درگذشت (انساب الأشراف، بلاذری ۳۲/۵ به بعد؛ الاصابه، ۹۱۴۹، الأعلام، ۱۴۳/۹). — م.

۲. عاقب عنوان یکی از شخصیت‌های مذهبی ترسایان است که پایگاه وی، فروتر از پایگاه سید است (الرتاج، ۴۸۷/۱). — م.

تجدید پیمان نجرانیان از سوی علی (ع)

ابویوسف، ص ۴۲.
بنگرید: اشهر نگر ۳/۵۰۶.

این فرمانی است از سوی بنده خدا فرمانروای مؤمنان، علی بن ابی طالب، برای مردم نجران: شما همراه فرمانی از پیامبر خدا (ص) که شرط نگاهداری جانها و داراییهای شما را دربر دارد، نزد من آمدید. بی گمان من همه آنچه را که محمد (ص) ابوبکر و عمر برای شما تعیین کرده‌اند، به شما داده‌ام. پس هر يك از مسلمانان که برایشان فرمان راند، باید این پیمان نامه را درباره ایشان به کار بندد، بی آنکه ستمی بینند و یا حقی از ایشان تباہ گردد. عبدالله بن ابورافع، در دهم جمادی الآخر، سی و هفت سال پس از آمدن پیامبر خدا (ص) به مدینه، آن را نوشت.

۱/۱۰۴

نامه پیامبر (ص) به استانداران

إمتاع الأسماع، مقریزی (خطی) ص ۱۰۳۹؛ الأکوع الحوالی ص ۹۷-۹۹.

سیف گفت: سهیل بن یوسف از پدرش و او از عبید بن صخر، به ما خبر داد و گفت: پیامبر خدا (ص) به استانداران خود در یمن، فرمانهایی با يك متن نوشت: به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر این، فرمانی است از سوی پیامبر فرستاده خدا به فلان: پیامبر به او دستور می‌دهد که در همه کارهای خویش، از نافرمانی خدا بپرهیزد؛ زیرا که خداوند با پرهیزگاران و نیکوکاران است. حقوق را، انسان که خدای - تعالی - واجب گردانیده است، بستاند و آن گونه که او دستور داده است، به کار ببرد. پرداختن به کار نیک را با رفتار خویش، آسان گرداند. با مردم به جدال نپردازد؛ زیرا که این قرآن، ریسمان خداست که دادگری و دانش‌اندوزی و خرمی دلها، در آن است. از این رو، آیه‌های محکم آن را به کار بندید و همه حلال و حرام آن را به

کار گیرید؛ و متشابه آن را باور کنید^۱. زیرا بر خداست که پس از گزاردن فریضه‌ها، هیچ کس را در عذاب گرفتار نسازد. به نمایندگی خود دستور داده‌ام که کار نیک را از نیکوکار بپذیرد و او را برای آن کار، بستاید؛ و فرایند کار بد را به بدکار بازگرداند و او را بر آن کار، نکوهش کند.

وظیفه کارگزار من است که مردم را از ستم کردن بر یکدیگر، بازدارد. ای نمایندگان من! خود را تباه مسازید. زیرا خداوند، سرپرستان را باور ناتوانان و بازدارندگان نیرومندان قرار داده است تا آنان را از ستم بازدارند. و در راه حق، به ناتوانان یاری بخشند.

برای کسی که دارای توانایی باشد، یکبار رفتن به خانه خدا واجب است؛ و عمره، حج کوچکتر است.

مردم را از پوشیدن جامه‌های گرانبها و پیچیده گشتن در يك جامه و روزه داشتن در دو عید: فطر و قربان، و از گزاردن دو نماز بامداد و عصر، پس از برآمدن آفتاب و غروب آن، جلوگیری کن. نیز ایشان را از فراخواندن به قبیله‌ها^۲ و از پوشیدن جامه‌های زمان جاهلیت، به‌جز آنچه که اسلام آن را نیکو دانسته است، بازدار. آنان را به اخلاق پسند خداوند تشویق کن و به داشتن آن، وادار ساز. زیرا خداوند، خویهای والا را دوست و خویهای ناپسند را دشمن دارد.

ای نماینده من! به مردم دستور ده که نمازها را در وقت‌های خود بگذارند و وضو را کامل سازند؛ بدین گونه که چهره و دستها را تا آرنجها بشویند^۳ و پاها را تا برآمدگیها و سر را مسح کنند. دستور ده تا رکوع و سجود را چنان که باید، انجام دهند؛ و آنچه می‌توانند، از قرآن بخوانند. نمازها را در مناسبترین وقت نسبت به حال ایشان، بگذار. چنانچه لازم بود که زود بخوانی، زود بخوان و یا دیر بخوانی، دیر بخوان. زمان نماز بامداد، از سپیده‌دم تا دمیدن خورشید و نماز ظهر، از زمان برگشتن خورشید از دل آسمان تا زمان عصر است؛ و عصر، از زمانی است که سایه هر چیز به اندازه خود آن گردد^۴، تا آنگاه که خورشید غروب نکرده است. زمان مغرب، با از میان رفتن روشنایی آغاز می‌گردد؛ و عشاء، از زمان ناپدیدگشتن شفق تا سپری شدن بخشهای میانین شب است. نیز به آنان دستور ده که نمازهای جمعه را برپا دارند.

وظیفه تو است که زکاتی را که باید بپردازند، از دارایی ایشان برداری:

از زمین کشاورزی که از آب روان و آسمان سیراب گردد، یک‌دهم و از آنچه که به وسیله ریسمان و دلو، آبیاری شود، نصف یک‌دهم (یک بیستم) بستان.

(در صورتی که) شماره شتران به بیستوپنج^۵ برسد، زکات هر پنج نفر شتر، يك رأس گوسفند است. چنانچه بر آن افزوده گردد، زکات آن تا ۳۵ نفر شتر، يك شتر نر^۶ دوساله می‌شود. از ۳۶ تا ۴۵، يك شتر ماده سه ساله؛ از ۴۶ تا ۶۰، يك شتر ماده چهارساله؛ از ۶۱ تا ۷۵، دو نفر شتر ماده سه‌ساله^۷؛ [چنانچه به شماره ۷۵ یکی افزون گردد]، تا ۹۰، دو شتر ماده سه ساله؛ چنانچه یکی بر آن بیفزایند، تا يك صدو بیست شتر، باید دو شتر ماده چهارساله، زکات بدهند. از ۱۲۰ به بالا زکات

هر پنجاه شتر، يك شتر ماده چهارساله است.^۸

زکات گوسفندانی که خود می‌چرند، در چهل تا یکصد و بیست رأس، يك گوسفند؛ از یکصد و بیست و يك تا دویست، دو رأس و از دویست و يك تا سیصد، سه رأس گوسفند است. از سیصد رأس به بالا، در هر صد رأس، يك گوسفند خواهد بود.^۹

تا سی رأس گاو، در هر پنج رأس، يك گوسفند^{۱۰}؛ چون به سی رسید، يك گوساله نر يك ساله؛ و در ۴۰ رأس، يك گاو ماده ۲ تا ۳ ساله زکات دهند. در شماره‌های میان دو نصاب، زکاتی نیست^{۱۱}.

در هر بیست مثقال طلا، نیم مثقال و در هر دویست درهم، پنج درهم باید زکات بدهند. زکات هر پنج و سق گندم، خرما، جو و سلت^{۱۲}، نصف و سق^{۱۳} است. زکات دیگر دانه‌ها را خداوند بخشیده است، مگر آنکه کسی به خواست خود و با خرسندی چیزی بدهد.

کسی که به اسلام روی آورد، در سود و زیان با ما یکسان خواهد بود. از پیروان اینهای دیگر، هر کس بر آیین خویش بماند، بر وی سخت نخواهند گرفت. باید هر فرد بالغ ایشان به اندازه توانایی خویش، يك دینار یا بیشتر یا بهای آن را بپردازد. کسی که آن را بپردازد در زهار ما خواهد بود و ما از وی دفاع خواهیم کرد. ولی کسی که از پرداخت آن سرباز زند، در پناه ما نخواهد بود.

نماینده من موظف است به مسلمانان دستور دهد که سالمندان و حافظان قرآن را گرامی دارند؛ نامداران را ارج نهند، قرآن را مطهر دارند و با وضو آن را به دست گیرند.

چنانچه کسانی به جز فراخواندن به سخنان جاهلیت، سخنی دیگر بر زبان نیاورند، یا بی‌سخن گفتن از جاهلیت، به سود آن دوران اقدام کنند^{۱۴} یا شمشیر، پاره پاره خواهند گشت^{۱۵}.

۱. الهامی است از آیه ۷/ال عمران: «... يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا».

۲. بنگرید: فرمان ۱۰۵، بند ۱۱ - م.

۳. گویا کلمه «إلی» در این سخن پیامبر (ص)، مانند آیه وضو «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...» (مائده/۶)، به معنی «مع» است یعنی «مع المرافق». شیخ طوسی می‌نویسد: «غَسَلَ الْمَرَافِقِينَ وَاجِبٌ مَعَ الْيَدَيْنِ وَبِهِ قَالَ جَمِيعُ الْفُقَهَاءِ إِلَّا زُقَرًا... دَلِيلُنَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - «وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ». وَإِلَى قَدْ تَكُونُ بِمَعْنَى مَعَ وَتَكُونُ بِمَعْنَى الْغَايَةِ. وَقَدْ ثَبَتَ عَنِ الْأَثَمَةِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ الْمَرَادِ بِهَا فِي الْآيَةِ «مَعَ»؛ فَطَلَمْنَا بِذَلِكَ وَجُوبَ غَسْلِهِمَا» (الخلاف ۵/۱ مسأله ۲۶. نقطه‌گذاری از مترجم است). یعنی شستن دو آرنج با دستها واجب است و جز زقر، سخن همه فقها نیز همین است. دلیل ما، گفته خدای - تعالی - است: ... و دستهایتان را تا آرنجها بشوید. گاهی «إلی» به معنی «مع» ... به کار می‌رود. از امامان (ع) روایت است که «إلی» در اینجا به معنی مع است. پس، از این رهگنر دانستیم که شستن آرنجها نیز واجب است.

۴. نیز درباره عصر و حدود آن، گفته‌اند: عصر، زمانی است نزدیک به مغرب، چنان که ابن عباس گفته است: العصر مايلي المغرب من النهار: عصر، آن بخش از روز است که مغرب را در پی دارد (لسان ۵۷۷/۴). - م.

۵. در روایتهای مشهور، تا بیست و چهار یاد شده است؛ بنگرید: ش ۴/۱۰۶ و ۴/۱۱۰ ج. - م.

۶. در فرمانهای: ۴/۱۰۶ و ۴/۱۱۰ ج، شتر ماده دو ساله آمده است. - م.

۷. در فرمانهای شماره‌های بالا (۴/۱۰۶ و ۴/۱۱۰ ج)، زکات ۶۱ تا ۷۵ شتر را، يك شتر ماده پنج ساله (جذعة)، یاد کرده است. - م.

۸. نیز بنگرید: کتاب الخلاف ۱/۱۷۲، مسأله ۳ و دلیل آن: معانی الأخبار صندوق ص ۳۲۷. - م.

۹. بنگرید: پانوشتهای نامه ۱۱۰/ج.م.
۱۰. این نظر سعید مُسْتَب و زُهری است (الخلاف ۱/۱۷۵).م.
۱۱. بنگرید: الخلاف، همان، نیز بنگرید: شرح لعمه ۱/۱۰۳.م.
۱۲. سَلْت: غَلَمای است میان جنس گندم و جو؛ بنگرید واژهنامه «سَلْت».م.
۱۳. وَسَق: شصت صاع یا به اندازه يك بار شتر (بنگرید: واژهنامه و پانوشتهای ش ۱۷ «وسق»).م.
۱۴. متن «أَوْحَاوِلْ غَيْرِ قَائِلِهِ (?)» مراد اینکه سخنی نگوید اما عمل کند.م.
۱۵. نیز بنگرید: فرمان پیامبر(ص) به عمرو بن حزم، ش ۱۰۵ بند ۱۱.م.

۲/۱۰۴

فرمان پیامبر(ص) برای کارگزاران زکاتها که آن را پیش از مرگ، آشکار نساخت.

السنن الكبرى، بیهقی ۸۹-۸۸/۴ دو روایت؛ بد ۳/۹؛ ابن ماجه ۹/۸ ش ۱۷۹۸ و ۱۳/۸ ش ۱۸۰۵
مقابله کنید: الکنی، دولابی ۲۳/۲؛ بیع ش ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۴۶، ۹۴۹، ۹۹۸، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۱۰۶، ۱۴۱۲.

از سالم بن عبدالله روایت است که پیامبر خدا(ص) فرمان زکات را نوشت ولی آنرا به دست کارگزاران خود نداد تا چشم از این جهان فروبست؛ اما آن را همراه شمشیر خود نهاد. ابوبکر، بر بنیاد آن رفتار کرد تا درگذشت. پس از وی، عمر نیز تا دم مرگ بر پایه آن فرمان عمل کرد. در آن نوشته شده بود:

در پنج شتر، يك گوسفند و در ده شتر، دو گوسفند و در پانزده شتر، سه گوسفند و در بیست شتر، چهار گوسفند بدهند. از بیست و پنج تا سی و پنج، يك شتر ماده دوساله؛ چنانچه یکی بر آن بیفزایند، تا ۴۵ شتر يك شتر ماده سه ساله؛ اگر يك شتر بر این تعداد افزوده شد، تا ۶۰، يك شتر ماده چهارساله؛ و اگر یکی بر این شمار افزوده شد تا ۷۵، يك شتر ماده پنج ساله؛ و اگر یکی بر این شمار افزوده شد تا ۹۰، دو شتر ماده دوساله و اگر یکی بر این شمار افزوده شد تا یکصد و بیست، دو شتر ماده چهارساله (زکات) بپردازند. چنانچه شماره شتران بیش از یکصد و بیست باشد، در هر پنجاه نفر، يك شتر ماده چهارساله و در هر چهل نفر شتر، يك شتر ماده سه ساله (زکات) بدهند. در هر ۴۰ تا ۱۲۰ رأس گوسفند، يك گوسفند؛ چنانچه گوسفندی بر آن افزوده شود، تا ۲۰۰

رأس، دو گوسفند؛ و تا ۳۰۰، باید سه رأس گوسفند (زکات) بدهند. چنانچه شماره گوسفندان، بیش از سیصد رأس باشد، در هر یکصد رأس، يك گوسفند بدهند. تا زمانی که شماره آنها به یکصد نرسد، (زکاتی) به آنها تعلق نخواهد گرفت.^۲

نباید از بیم (فزونى یا کاستى) زکات، دامهای به هم پیوسته را از هم جدا کنند^۳، یا چهارپایان پراکنده مورد تعلق زکات را بهم بیوندند^۴. در مورد زکاتی که از دو شريك گرفته می‌شود، آن دو با مراجعه به یکدیگر آن را به تساوی می‌پردازند.^۵

دام پیر و بیمار و بز نر ویژه باروری را نباید در زکات به‌شمار آوردند^۶؛ مگر آنکه خود زکات‌دهنده بخواهد.^۷

۱. نیز بنگرید: ابویوسف ص ۸۲-۸۳؛ وی نیز همه متن نامه را آورده است. — م.
۲. یعنی برای ستاندن زکات، گوسفندان پس از ۳۰۰، صدصد محاسبه می‌گردند و در گوسفندان کمتر از صد، زکاتی نخواهد بود. ولی همه فقیهان با این نظر هماهنگ نیستند. برای نمونه، شیخ طوسی و شهید ثانی، نصاب ۳۰۰ را تا ۴۰۰ بالا می‌برند و از آن پس، برای هر یکصد رأس گوسفند، يك گوسفند معلوم می‌کنند (الخلاف ۱/۱۷۶، مسأله ۱۷ و پاسخ آن؛ الروضه البهیة ۱/۱۰۳؛ نیز بنگرید: پانوشتهای ش ۱۱۰/ج پس از این). — م.
۳. افزودگی از مترجم است.
- ۴، ۵. برای توضیح درباره این شمارهها، بنگرید: پانوشتهای شماره ۱۱، ۱۲ و ۱۳ از فرمان ۱۱۰/ج. — م.
- ۶ و ۷. بنگرید به شمارههای ۸ و ۱۰، از فرمان ۱۱۰/ج. — م.

روایت دوم از بیهقی^۱

۱. آنچه در این روایت و در مصنف عبدالرزاق و افزوده محشی بر آن آمده، همان است که در ص ۲۵۱-۲۵۲ آمده است. از اینرواز تکرار برگردان، پرهیز شد. — م.

۳/۱۰۴

نامه ابوبکر به انس کارگزار بحرین، درباره زکاتها

بخاری ۳۸/۲۴، ۳۹/۲۴، ۳۴/۲۴، ۳۵/۲۴، ۳۷/۲۴، ۳/۹۰؛ بحن ج ۱۱/۱-۱۲ (یا ش ۷۲):

بد ۳/۹-۴؛ سنن دارقطنی ۸۰/۱ کتاب الزکاة، نیز ص ۲۰۹؛ ابن ماجه ۱۰/۸؛ المنتقى، ابن جازود (مصر ۱۳۸۲) ش ۳۴۳، السنن الکبریٰ، بیهقی ۸۴/۴-۸۵؛ (النسائی والمنتقى، بدان گونه که در ابن خنبل زیر شماره ۷۲ آمده است)؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة، الأکوع الحوالی ص ۱۶۷-۱۶۸ (به نقل از الأهدل ص ۷۰، از الاحسان فی تقریب ابن حبان ج ۵ و از سبل السلام؛ نامه‌های سعادت و مکاتیب صحابه رسالت (خطی طلعت در مصر) شماره ۱۵؛ مکاتیب الرسول، علی الأحمدی ص ۱۹۹ (وی به المَسند [المُسْتَنْزَك]، حاکم ۱۴/۲-۱۵، کتاب الخراج ص ۷۶، ترتیب مُسند الشافعی ۲۳۵/۱، و شرح المواهب، زرقانی ۳۸۱/۳ نیز ارجاع داده است).

ما در اینجا روایت بیهقی را می‌آوریم؛ زیرا بخاری آن را به گونه‌ای پراکنده، در جاهای بسیاری آورده است. در شماری از واژه‌های مأخذ ما، پس و پیشی یا نقل به معنی روی داده است. ما از نابرابریهای این روایت، در این سند سخنی نخواهیم گفت. زیرا این روایت، در واقع به منزله آوردن نوشته پیشین است.

از انس بن مالک روایت است: هنگامی که ابوبکر به جانشینی پیامبر (ص) رسید، او را به بحرین گسیل کرد. فرمانی برای وی نوشت و آن را با مهر پیامبر مهر کرد:
به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، زکات واجب و تعیین گشته‌ای^۱ است که به فرمان خدا، پیامبر او برای مسلمانان تعیین کرد. از این‌رو، از هر یک از مسلمانان زکاتی طبق احکام آن بخواهند، باید بپردازد. ولی اگر فراتر از دستورهای معلوم گشته، چیزی از کسی بخواهند، نباید بدهد.

تا ۲۴ شتر، زکات هر پنج شتر، یک گوسفند است....

[چنانچه سن شتران، در زکات نابرابر باشد،] بدین گونه کار خواهند کرد: کسی که زکات شترانش، شتر ماده پنج ساله است ولی آن را ندارد و شتر چهارساله دارد، می‌تواند همان را در صورت داشتن گوسفند، با دو گوسفند یا با بیست درهم، به جای شتر ماده پنج ساله بدهد. کسی که زکات شتران وی، شتر ماده چهارساله است و آن را ندارد ولی شتر ماده پنج ساله دارد، گردآورنده زکات، همان را از وی می‌پذیرد و بیست درهم یا دو گوسفند به او می‌دهد. کسی که زکات شترانش یک شتر ماده چهارساله است ولی تنها شتر ماده سه ساله دارد، کارگزار زکات، همان را با دو گوسفند یا بیست درهم، از او خواهد پذیرفت. کسی که زکات شترانش، شتر ماده سه ساله باشد و آن را نداشته باشد ولی شتر ماده چهار ساله داشته باشد، گردآورنده زکات، همان را از او می‌پذیرد و بیست درهم یا دو گوسفند به وی می‌دهد. کسی که زکاتش یک شتر ماده سه ساله است ولی شتر ماده دو ساله دارد، همان را با دو گوسفند یا بیست درهم، از وی خواهند پذیرفت.^۲

زکات، به گوسفندانی تعلق می‌گیرد که از گیاه بیابان بچرند.^۳ زکات ۴۰ تا ۱۲۰ گوسفند...^۴

زکات نقره^۵، یک چهارم از یک دهم (ربع عشر) است. چنانچه مالی تنها یک صدو نود [درهم] باشد، زکاتی ندارد^۶، مگر آنکه دارنده آن، خود بخواهد که زکات دهد.

۱. این روایت، تا پایان بند دوم (ففيها شاة)، بی هیچ دگرگونی از نظر معنی، با آنچه که در این باره، در نامه‌های ۲/۱۰۴ و ۱۱۰/ج آمده، برابر است. تنها در این معنی که: چنانچه شتر يك ساله ماده نبود، به جای آن، شتر دوساله نر بدهد، که در این روایت آمده است، با آنها تفاوت دارد. م.
۲. برای آشنایی بیشتر با مسائل زکات شتر، و سالهای گونه‌گون عمر شتران زکات، بنگرید: معانی الأخبار، صندوق ص ۲۸-۳۲۷، لسان ۴۳/۸؛ نیز بنگرید: فرمانهای ۱۰۵ بندهای ۱۶-۲۰، و ۱۱۰/ج. م.
۳. بنگرید: فرمان ۱۱۰/ج پانوش شماره ۳. م.
۴. در اینجا نیز سخن از زکات گوسفند و نصایبهای آن است که در برگردان فرمانهای ۱۰۵ و ۱۱۰/ج، به تفصیل بیان گشته و در همین نامه (۳/۱۰۴) نیز گوشه‌هایی از آن، یاد شده است. بدین سبب از تکرار آن، خودداری شد. م.
۵. متن: «الزكاة»: الورق؛ درهم زده شده، سکه نقره (کتاب الأموال ص ۷۰۰؛ مفاتیح العلوم ص ۱۱). م.
۶. بنگرید: الخلاف ۱۹۳/۱. م.

۴/۱۰۴

نامه عمر بن خطاب درباره زکاتها

الموطأ، مالك ۱۱/۱۷ ش ۲۳، (ناشر آن، به ابوداود ۵/۹ و ترمذی ۴/۵، ارجاع داده است)، سنن دارقطنی ۲۰۸/۱، ۲۱۰.
مقابله کنید: بع ش ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۶، ۹۴۹، ۹۹۸، ۱۰۳۴، ۱۰۳۸، ۱۰۴۰، ۱۰۵۶، ۱۱۰۶، ۱۱۰۸، ۱۴۱۲؛ المصنف، عبدالرزاق ش ۶۸۰۲ و ۶۷۹۸؛ مکاتیب الرسول، علی الأحمدی ص ۲۰۱ (وی به الزرقانی نیز ارجاع داده است)؛ ابن ماجه ۱۳/۸ ش ۱۸۰۵.

از مالك روایت است که گفت: من نامه عمر خطاب را درباره زکاتها خواندم و در آن، چنین دیدم:
به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
در بیست و چهار شتر و کمتر از آن، در هر پنج نفر شتر، يك گوسفند زکات است....

۱. چنان که پیش از این نیز (آغاز نامه ۲/۱۰۴) یاد شد، بنیاد این نامه با نامه (۲/۱۰۴) و (۳/۱۰۴) یکی بوده یعنی همان نوشته پیامبر (ص) به روایت سالم بن عبدالله بوده است. نیز می‌توان گفت که متن نامه ۱۱۰/ج، با متن این نامه برابر است. از این رو، از تکرار ترجمه، پرهیز شد. م.

[متن فرمان پیامبر(ص) به عمرو بن حزم (کارگزار او در یمن) (ش ١٠٥).]

١٠٥

کتابه صلی الله علیه وسلم لعمر بن حزم (عامیه علی الیمن)

وقد کان بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم إلى بنی الحارث بن کعب — بعد أن ولی وفدهم — عمرو بن حزم، لیفقههم فی الدین، ویعلمهم السنّة ومعالیم الإسلام، ویأخذ منهم الصدقات، وکتب له کتاباً عهداً فی عهده وأمره فی أمره:

- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
- (١) هذا بیان من الله ورسوله — «یا أيها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» — عهد محمد النبی رسول الله، لعمر بن حزم، حین بعثه إلى الیمن.
- (٢) أمره بتقوی الله فی أمره کله، فإن الله مع الذین اتقوا والذین هم محسینون.
- (٣) وأمره أن يأخذ بالحق كما أمره الله.
- (٤) وأن ینشر الناس بالخیر ویأمرهم به، ویعلم الناس القرآن ویفقههم فیها، وینهاي الناس، فلا یمس القرآن إنسان إلا وهو طاهر.
- (٥) و لیخبر الناس بالذی لهم والذی علیهم.
- (٦) ویلین للناس فی الحق ویستد علیهم فی الظلم، فإن الله کره الظلم ونهی عنه فقال: «ألا لعنة الله علی الظالمین».
- (٧) ویشر الناس بالجنة وبعمليها، وینذر الناس النار وعمليها.
- (٨) ویستألف الناس حتی یفقهوا فی الدین، ویعلم الناس معالم الحج وسنته وقريضته وما أمر الله به، والحج الأكبر الحج الأكبر، والحج الأصغر هو العمرة.
- (٩) وینهاي الناس أن یصلی أحد فی ثوب واحد صغیر، إلا أن ینبأ یثنی طرفیه علی عاتقیه، وینهاي أن یحتبی أحد فی ثوب یفضی بفرجه إلى السماء.
- (١٠) وینهاي أن یعقص أحد شعر رأسه فی قفاه.
- (١١) وینهاي إذا کان بین الناس هج عن الدعاء إلى القبائل والعشائر، ولیکن ذغواهم إلى الله وحده لا شریک له. فمن لم یذغ إلى الله ودعا إلى القبائل والعشائر، فلیقطعوا بالسيف حتی ینبأ ذغواهم إلى الله وحده لا شریک له.
- (١٢) ویأمر الناس بإسباغ الوضوء: وجوههم وأيديهم إلى المرافق، وأرجلهم إلى الكعین، ویمسحون برؤوسهم كما أمرهم الله.
- (١٣) وأمر بالصلاة لوقتها، وإتمام الركوع والخشوع. یغسل بالصیح ویهجر بالهاجرة حین تمیل

الشمس، وصلاة العصر والشمس في الأرض مذبذبة، والمغرب حين يقبل الليل ولا تؤخر حتى تبتو النجوم في السماء، والعشاء أول الليل.

(۱۴) وأمر بالسفي إلى الجمعة إذا نودي لها، والغسل عند الزواجر إليها.

(۱۵) وأمره أن يأخذ من المغنم خمس الله.

(۱۶) وما كتب على المؤمنين في الصدقة: من العقار عشر ما سقت العين وسقت السماء. وعلى ماسقى الغرب نصف العشر.

(۱۷) وفي كل عشر من الايل شاتان، وفي كل عشرين أربع شياه.

(۱۸) وفي كل أربعين من البقر بقرة، وفي كل ثلاثين من البقر تبع؛ جذع أو جذعة.

(۱۹) و في كل أربعين من الغنم سائمة وختها، شاة.

(۲۰) فإنها فريضة الله التي افترض على المؤمنين في الصدقة؛ فمن زاد خيراً فهو خير له.

(۲۱) وإنه من أسلم من يهودي أو نصراني إسلاماً خالصاً من نفسه ودان بدين الإسلام فإنه من

المؤمنين؛ له مثل ما لهم وعليه مثل ما عليهم. ومن كان على نصرانيته أو يهوديته فإنه لا يرد عنها.

وعلى كل حالم - ذكر أو أنثى حر أو عبد - دينار وافر أو عرضه ثياباً.

(۲۲) فمن أدى ذلك فإن له ذمة الله وذمة رسوله، ومن منع ذلك فإنه عدو لله ولرسوله وللمؤمنين

جميعاً.

فرمان پیامبر(ص) به عمروبن حزم (کارگزار او در یمن)

به ص ۹۶۱-۹۶۲؛ با، ورق ۲۱۵؛ طب ص ۱۷۲۷-۱۷۲۹؛ بط ش ۱/۲۴؛ فریلون ۳۴/۱-۳۵؛
الکتانی ۲۴۸/۱-۲۴۹؛ سیوطی این فرمان را به نقل از ابن عساکر، در جمع الجوامع، در مسند
عمروبن حزم، یاد کرده است؛ الأهدل به نقل از ابن کثیر، ص ۶۸-۶۹؛ إمتاع، مقریزی (خطی)
ص ۱۰۳۹-۱۰۴۰.

مقابله کنید: ديب ش ۲۵؛ عمخ ش ۷۵؛ بلا ص ۷۰؛ بيو ص ۴۲؛ البخاری ۶۴؛ ۱/۶۰-۲؛ إمتاع
اسماع، مقریزی ۱/۱-۵۰۲-۵۰۱؛ بع ۹۳۳، ۹۳۸، ۱۰۳۷، ۱۱۹۵؛ (مصحح کتاب در حاشیه فصل
۱۰۲۶، افزوده است که ابن شیهه نیز، آن را یاد کرده است. المطالب العالیة، ابن حجر، ج ۱ ش
۸۰۹ (به نقل از إسحاق بن راهویه)؛ التراسات، محمد مصطفى الأعظمی ص ۱۳۹ (وی به
الجرح والتعديل، ابوحاتم رازی ۱/۳، ۲۲۴-۲۲۵، و الاصابه، ابن حجر ش ۵۸۱۰ نیز ارجاع داده
است)؛ بعب ش ۱۹۱۷؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة، الأکوع الخوالی ص ۱۰۰ (وی به کتاب

الأموال، الخراج یحیی بن آدم و به کتاب تاریخ ناشناخته خطی که نزد اوست، نیز ارجاع داده است؛ المصنف، عبدالرزاق ش ۶۷۶۳ (در بخش زخمها، گوسفند، شتر و گاو)، ش ۱۳۲۸ (که جز با پاکی به قرآن دست نزنند، محشی به دارقطنی ص ۴۵ و السنن الکبری، بیهقی ۸۷/۱ نیز ارجاع داده است)، و ش ۷۰۸۵ (در زکات نقره، و محشی به مجمع الزوائد، هینمی ۷۲/۳ به نقل از بزاز و السنن الکبری، بیهقی ۸۹/۴)، و ش ۵۶۵۱: «أخِرَ الْفِطْرَةِ، وَذَكَرَ النَّاسَ وَغَجَلَ الْأَضْحَى» محشی به سنن کبری بیهقی ۲۸۲/۳ ارجاع داده و افزوده است: «این روایت، مُرسل است و در دیگر روایاتی که از نوشته وی به عمرو بن حزم سخن گفته‌اند، جستم ولی نیافتم».

بنگرید: کایتانی ۱۰:۱۴؛ اشپربر ص ۸۳-۸۵.

پس از بازگشت نمایندگان بنی الحارث بن کعب^۱، پیامبر (ص) عمرو بن حزم را نزد آنان فرستاد تا ایشان را با دین اسلام آشنا گرداند و سنت پیامبر و شعائر اسلام را به ایشان بیاموزد و از آنان زکات ستاند. پیامبر فرمانی برای ایشان نوشت و در آن، سفارش و دستور خویش را برای کارگزار خود، بیان داشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

۱. این نوشته، حجت و راهنمایی است از سوی خدا و پیامبر وی «ای مؤمنان! پیمانهای خود را به انجام رسانید»^۲. فرمان محمد پیامبر و فرستاده خداست به عمرو بن حزم هنگامی که او را به یمن فرستاد.
۲. بهوی فرمود که در همه کارهای خود، از نافرمانی خدا بپرهیزد؛ چون «خداوند با پرهیزگاران و نیکوکاران است»^۳.
۳. بهوی دستور داد که بر پایه فرمان خدا، راه حق در پیش گیرد.
۴. به مردم مژده نیکی دهد و آنان را به انجام دادن کار نیک، فرمان دهد. به مردم قرآن بیاموزد و آنان را با مفاهیم آیات قرآنی، آشنا سازد و مردم بی‌طهارت را از دست زدن به آن، بازدارد^۴.
۵. مردم را به سود و زیانشان آگاه سازد.
۶. در کارهای درست، با مردم به نرمی رفتار کند و در مورد (بروز) ستم (از ایشان)، بر آنان سخت گیرد؛ زیرا خداوند، ستمکاری را ناپسند دانسته و مردمان را از آن، بازداشته است. «هان! نفرین و لعنت خدا بر ستمگران باد»^۵.
۷. مردم را به بهشت و رفتاری که موجب رفتن به بهشت می‌گردد، مژده دهد، و از آتش و رفتاری که سبب رفتن به دوزخ گردد، بیم دهد^۶.
۸. با مردم به گرمی رفتار کند، تا به مبانی دینی خود، آگاه گردند. مناسک حج، اعمال مستحب و واجب آن و آنچه را که خدا (در این باره) فرمان داده است، به مردم یاد دهد. حج اکبر، همان حج بزرگتر و حج کوچکتر، همان عمره^۷ است.
۹. مردم را از اینکه در جامه‌ای تنگ به نماز بایستند، بازدارد؛ مگر آنکه آن، جامه‌ای باشد که دو

سرش را از دو سو بر شانه قرار دهند. نیز باید ایشان را از پوشیدن جامه‌ای که در هنگام رکوع یا سجود، شرمگاه آنان را نمایان سازد، بازدارد.

۱۰. مردم را از تاب دادن موی در پشت سر، جلوگیری.

۱۱. هنگام درگیری و ستیز، مردمان را از فراخواندن به نام قبایل و عشایر (و تعصب قبیله‌ای) بازدارد، و باید مردم را تنها به سوی خداوند یگانه بی‌انباز فراخوانند. چنانچه کسانی بجای فراخواندن به سوی خدا، مردم را به قبیله‌ها و عشیره‌ها فراخوانند، باید آنان را با شمشیر گردن زنند تا سرانجام، دعوت همگان به سوی خداوند یگانه بی‌انباز باشد.

۱۲. مردم را به وضو گرفتن، چنان که خدا فرموده است فرمان دهد؛ چهره و دستها را تا آرنج بشویند و پاها را تا دو برآمدگی، و سر را مسح کنند.

۱۳. به خواندن نماز در وقت خود و به کامل ساختن رکوع و حضور قلب و خشوع، فرمان دهد. نماز بامداد را در پگاه و نماز ظهر را هنگام گرایش خورشید (از میان آسمان به مغرب) و نماز عصر را هنگامی که خورشید به زمین پشت کرده باشد؛ و نماز مغرب را هنگام فرارسیدن شب، بخوانند. این نماز را نباید تا آشکار گشتن ستارگان در آسمان، به تأخیر اندازند؛ و نماز عشا را در آغاز تاریک گشتن شب، بگذارند.

۱۴. هنگام اعلام نماز جمعه، فرمان دهد که به برگزاری آن بشتابند و هنگام رفتن به میعادگاه نماز، خود را شستوشو دهند (و غسل کنند).

۱۵. بهوی فرمود که به نام سهم خدا، یک پنجم غنایم را بستانند.

۱۶. آنچه درباره زکات بر مؤمنان واجب گشته چنین است: زکات کشتزاری که از آب چشمه یا باران آبیاری گردد، یک‌دهم فراورده؛ و زکات زمینی که با دلو آبیاری شده باشد، نصف یک‌دهم فراورده است.

۱۷. زکات هر ده شتر، دو گوسفند، و هر بیست شتر، چهار گوسفند است.

۱۸. در هر چهل رأس گاو، یک گاو و در هر سی رأس گاو، یک گوساله نر یا ماده که وارد سال دوم شده باشد، زکات دهند.

۱۹. زکات هر چهل گوسفند که خود بچرند، یک گوسفند است.

۲۰. به‌درستی، احکام یادشده، احکامی است که خداوند در مورد زکات بر مؤمنان واجب ساخته است؛ از این‌رو، هرکس بیشتر نیکی کند، برای شخص او بهتر خواهد بود.

۲۱. هرکس از یهود و ترسایان که با دلی پاک به اسلام روی آورد و آن را آیین خویش داند، بی‌گمان در زمره مؤمنان بوده و در سود و زیان، با ایشان یکسان خواهد بود. هرکس که بر آیین ترسایی یا یهودی خویش استوار ماند، کسی وی را از آن باز نخواهد داشت. [در این صورت] هر فرد بالغ — چه مرد چه زن، چه آزاد و چه برده — باید یک دینار کامل، یا برابر (ارزش) آن، جامه بدهد.

۲۲. بنابراین، هرکس این (سرگزیت) را بپردازد، در پناه خدا و پیامبرش خواهد بود؛ ولی کسی که از پرداخت آن سرباز زند، بی شک در شمار دشمنان خدا و فرستاده او و همه مؤمنان خواهد بود.

۱. بنی الحارث بن کعب، یکی از قبایل عرب نجران بودند که بعدست خالد بن ولید، اسلام پذیرفتند (ابن هشام، ۲۳۹/۴-۲۴۱؛ طبری، ۱۷۲۴/۴-۲۵). م.

۲. مائده، آیه ۱. م.

۳. نحل، ۱۲۸. م.

۴. آیه ۷۹ سورة الواقعة، خاستگاه این بیان است. م.

۵. سورة هود، ۱۸. م.

۶. این بند از روی متن سیره ابن هشام ترجمه شد (السیره النبویة ۲۴۱/۴). م.

۷. «... عن أبي عبدالله (ع) قال: الحجُّ الأكبرُ يومُ النحر... قال: الحجُّ الأكبرُ: يومُ الأضْحَى... و إنما سُمِّيَ الأكبرُ، لأنها كانت سنةً حجَّ فيها المسلمونَ والمُشركونَ، ولم يَحجَّ المُشركونَ بعدَ تلكِ السنةِ. والأصغرُ الفُجرةُ (معاني الأخبار، صندوق ص ۲۴۹-۲۹۵): از ابو عبدالله (ع) روایت کرده‌اند که گفت: حج اکبر روز سربریدن قربانها (روز نهم ذی حجه) است. از آن رو به آن، حج اکبر گفته‌اند که آن، در سالی انجام گرفت که مسلمانان و مشرکان در آن سال، به خانه خدا روی آوردند و مشرکان از آن پس، دیگر گرد خانه خدا نگشتند. نیز بنگرید: سورة توبه/۲. و حج کوچکتر، همان عمره است. م.

۱۰۶

پیوست فرمان پیشین

عبدالمؤمنان، ش ۷۵ ب، به نقل از نسائی؛ الموطأ، مالک، ۱/۴۳؛ النسائی، ۴۷/۴۵. مقابله کنید: مسند احمد حنبل، ۳۲۶/۵؛ الذاری، ۱۸/۱۵؛ سنن دارقطنی ۳۷۶/۲-۳۷۷، سه روایت با پس و پیش آمدن کلمات؛ المطالب العالیة، ابن حجر، ج ۱ ش ۱۸۴۵ (به نقل از إسحاق بن راهویه).

از ابن شهاب روایت کنند که او گفت: فرمان پیامبر خدا به عمرو بن حزم را که هنگام گسیل داشتن وی به نجران نوشته بود، خواندم. این فرمان نزد ابی بکر بن حزم بود. پیامبر خدا نوشته بود: این، راهنمایی و حاجتی است از سوی خدا و پیامبرش «ای مؤمنان! بر پیمانهای خویش، استوار باشید»^۱ «... به راستی که خداوند در رسیدگی به کارهای مردم، پرشتاب است»^۲.

این، دستور (دیه) زخمها و آسیبها است^۳:

خونبهای (دیه) جان انسان، یکصد شتر، دیه چشم او، پنجاه شتر، دیه پای او، پنجاه شتر، دیه زخمی که عمق شکاف آن به پوست مغز سر برسد^۴، یکسوم دیه جان، و نیز دیه زخمی که به درون

تن برسد^۵، يك سوم ديه^۶ جان آدمی است. ديه زخمی که استخوان را جابهجا سازد^۷، پانزده شتر سالخورده^۸ است. ديه^۹ هر انگشت، ده شتر و هر دندان پنج شتر است. ديه زخمی که استخوان را پدیدار سازد^{۱۰}، پنج شتر است.

در روایتی دیگر آمده است:

بی گمان، ديه^{۱۱} جان انسان، یکصد شتر، ديه^{۱۲} بینی که همه^{۱۳} آن بریده شود^{۱۴}، یکصد شتر؛ و ديه زخمی که به پوسته مغز سر رسد و نیز ديه^{۱۵} زخمی که به درون تن برسد، يك سوم ديه^{۱۶} جان آدمی است^{۱۷}.

در روایت سوم از دارقطنی، چنین آمده است: که پیامبر صلی الله علیه وسلم نامه‌ای بدو نوشت مبنی بر اینکه: ديه^{۱۸} زخمی که استخوان را پدیدار سازد، پنج شتر، و زخمی که عمق شکاف آن به پوسته مغز سر برسد، يك سوم ديه^{۱۹} کامل، و زخمی که استخوانی را جابهجا سازد، پانزده شتر است. ديه^{۲۰} چشم، پنجاه شتر، ديه^{۲۱} بینی — در صورتی که همه^{۲۲} آن بریده شود — کامل است. ديه^{۲۳} دندان (در روایتی: هر دندان)، پنج شتر، ديه^{۲۴} پا، پنجاه شتر و ديه^{۲۵} هر يك از انگشتان دست و پا، ده شتر است. در (کتاب) اقتباس ابن خبیر آمده است: «دیه هر يك از انگشتان، ده شتر است».

۱. مائده، ۱. م.

۲. آل عمران، ۱۹۹؛ مائده، ۴ و سوره‌های دیگر. م.

۳. بنگرید: بیمان (۱۱۰/ج) دو بخش آخر آن. م.

۴. متن «المأمومة». م.

۵. متن «الجائفة» بنگرید: الفائق، ۲۴۶/۱. زمخشری می‌نویسد: ضرب الجائفة: هي العنة الواصلة إلى الجوف یعنی جائفه زخمی است که تا درون تن راه یابد. م.

۶. متن «المنقلة» در الفائق درباره کلمه المنقلة آمده است، و هي التي ينقل منها المظام یعنی آن، زخمی است که بر اثر آن، استخوانها جابهجا می‌گردند (مأخذ پیشین؛ معانی الأخبار ص ۳۲۹). م.

۷. متن «فريضة» الفارض والفريضة: شتر سالخورده (الفائق، ۲۸۱/۲، اصلاح المنطق، ص ۲۶۶-۶۷ و ۴۰۰). م.

۸. متن «الموضحة». م.

۹. ابن منظور می‌نویسد: «استوعى فلان من فلان حقه، إذا أخذه كله» یعنی همه حق خود را از وی ستاند، و في الحديث: في الألف إذا سوعى جذعه الذية یعنی ديه^{۱۰} بینی در صورتی که همه^{۱۱} آن بریده شود، کامل است (لسان، ۳۹۶/۱۵؛ نیز بنگرید: همان، ۸۰۰/۱ «وعب»). م.

۱۰. برای تفصیل مسائل و احکام ديه، بنگرید: کتاب الخلاف، ۴۱۸-۳۷۴/۲ و کتب معتبره فقه اسلامی. م.

(۲-۱/۱۰۶)

نیز به عمرو بن حزم

انساب الأشراف، بلاذری ۲۵۹/۱-۲۶۰؛ الاستیعاب، ابن عبدالبر، ش ۱۰۰۹ «محمد بن عمرو بن حزم»؛ الأکوع الخوالی (الوثائق السیاسیة الیمنیة) ص ۱۰۳، وی به الإصباح ابن حجر ۱۵۵/۶، ارجاع داده است.

دو سال پیش از رحلت پیامبر خدا(ص) عمرو بن حزم نماینده پیامبر خدا، دارای فرزندی گشت و زادن فرزند را به اطلاع پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم رساند و به حضرتش نوشت: مرا فرزندی آمد که او را محمد نامیدم و کنیه ابوسلیمان بر او نهادم. پیامبر خدا(ص) در پاسخ وی نوشت: او را محمد بنام و کنیه اش را اباعبدالملك بگذار.

(۳/۱۰۶)

به باذان پارسی پادشاه یمن، با معاذ بن جبل

تاریخ بیهق، ابن قنلق ص ۱۴۱.

پیامبر (ص) معاذ بن جبل را همراه با نامه‌ای به یمن، سوی باذان روانه کرد. آغاز نامه چنین بود: به نام خداوند بخشنده بخشایشگر از محمد، پیامبر خدا به همه مردم، به پادشاه یمن، باذان^۱، که خداوند او را گرامی دارد. متن کامل نامه، در دست نیست. باتوجه به شیوه نگارش این نامه، انتساب آن، به پیامبر اسلام، نمی‌تواند درست باشد. اما باذان اسلام آورد. وی از ریشه فارسی و ایرانی‌زادگان بود. پیامبر(ص) وی را بر حکومت خویش باقی نهاد. چون باذان بمرد پسرش، شهرین باذان جانشین او شد.

۱- در متن، پس از واژه «باذان»، واژه الله آمده که گویا، زاید است. م.

(۴/۱۰۶)

آموزش‌هایی به مُعَاذِ بْنِ جَبَل

الموال، ابن‌زنجویه (خطی) ورق ۹/الف و ۹/ب، دو روایت.

مقابله کنید: بع ش ۶۵، ۹۳، ۱۰۶، ۱۴۱۱؛ ابن‌ماجه ۱۲/۸ ش ۱۸۰۳؛ بد ۵/۹ حدیث شماره ۱۰-۱۲ در پایان آن آمده است: از هر فرد بالغ، يك دينار يا همسنگ آن از معافر، جامه‌ای که در یمن پوشند، بستانند (الأکوع الحوالی در حاشیه ص ۱۰۵ گفته است: «معافر همان است که امروز آن را الحجریه می‌نامند»؛ مصنف عبدالرزاق ش ۷۱۸۷ (در میان من و شما، نامه معاذ بن جبل هست: وی از بُنْتِنِها چیزی نستانده است)، و شماره ۷۱۸۹ (آن، به السنن الکبری، بیهقی، ۱۲۸/۴ ارجاع داده است): «فرمان پیامبر خدا (ص) به مُعَاذِ بْنِ جَبَل که در آن، بهوی دستور داده است که از گندم، جو، مویز و خرما، زکات بستاند.»

مُعَاذِ گفت: پیامبر خدا (ص) مرا به یمن گسیل کرد و به من دستور داد که از هر چهل رأس گاو، يك گاو دوساله و از هر سی رأس، يك گوساله يك ساله^۱ و از هر فرد بالغ، يك دينار بستانم.... پیامبر خدا (ص) به مردم یمن نوشت که از اهل کتاب از هر شخص بالغ، يك دينار گرفته شود. (هنگامی که) مُعَاذِ در یمن بود، پیامبر خدا (ص) بهوی نوشت: از آنچه که آسمان یا آب روان سیراب می‌سازد، يك‌دهم و از آنچه که بهوسیله دلو، آبیاری گردد، نصف يك‌دهم (يك بیستم) و از مرد و زن بالغ، يك دينار یا برابر آن، جامه معافری دریافت کنند؛ و هیچ‌يك از یهود را از پرداختن به آیین خویش، باز ندارند.

شاید متن کامل آموزش‌های یادشده، همان است که در زیر آمده و محمد بن علی الأکوع حوالی نیز آن را در کتاب خود «الوثائق السیاسیة الیمنیة» ص ۱۴۰-۱۴۲ آورده و به نسخه خطی تاریخ ناشناخته نیز ارجاع داده است. نیز بنگرید: سفر مُعَاذِ به یمن ص ۱۲۴-۱۳۰.

بهنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، فرمانی است از سوی محمد بن عبدالله فرستاده خدا (ص) به معاذ بن جبل و مردم یمن، آنگاه که پیامبر (ص) کار مردم یمن را به او سپرد: [بهوی دستور داده‌ام] که خدای بزرگ را پرهیزگار باشد و بر بنیاد کتاب خدا و سنت‌های پیامبر او، رفتار کند.

نسبت به یمنیان چون پتری مهربان و در اندیشه سامان بخشیدن به کارهای آنان باشد. نیکوکار را در برابر کار نیکش پاداش دهد و بدکار را بگونه‌ای پسندیده، از بدی بازدارد. من معاذ را چون فرمانروایی بهسوی شما گسیل نکرده‌ام، بلکه وی را بسان برادر و آموزگاری که فرمان خدا را اجرا کند و حق صاحب حق را به وی بازدهد، بهسوی شما روانه کرده‌ام. از این‌رو، به سخن وی گوش فرادهید و از او فرمان برید و در آشکار و نهان، نیکخواه وی باشید. چنانچه در کاری دچار کشمکش

یا دودلی گشتید، آن را به خدا و کتاب او که در نزد شماست، بازگردانید. در صورتی که گرفتار ناهماهنگی اندیشه گردیدید، «اگر به خدا و روز بازپسین باور دارید، برای از میان بردن این ناهماهنگی، آن را به خدا و پیامبر او واگذارید. آن کار برای شما بهتر و فرجام آن، نیکوتر است»^۲.
 به معاذ دستور داده‌ام که با دانش و اندرز نیکو، مردم را به راه خدا فراخواند و به خشنودی وی، خشنود و با خشم او، خشمگین گردد. پس کسی که گواهی دهد که آفریدگاری جز الله نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست؛ و از سر فرمانبرداری و سخن‌شنوی اسلام آورد، همو مسلمان است و در سود و زیان، با مسلمانان یکسان خواهد بود. ولی کسی که بر آیین خویش پای فشرد و به پرداخت گزیت گردن نهد، وی را با آیین خود رها خواهند ساخت و در پناه خدا و پیامبر او و مؤمنان، به سر خواهد برد. او را نمی‌کشند، اسیر نمی‌سازند و جز درخور توانایش، چیزی از وی نخواهند گرفت. نیز او به کناره‌گیری از دین خویش، وادار نخواهد گشت؛ و خداوند او را زیر نظر خواهد داشت. (اما) کسی که به پرداخت گزیت گردن نهد، با وی پیکار خواهند کرد تا کشته شود، یا به آنچه که او را فرامی‌خوانند، تن دردهد. چنانچه او را از پای‌درآوردید و به زن و فرزندانش دست یافتید، يك پنجم غنیمتی را که از این راه به‌دست آورده‌اید، برای خدا بپردازید. آنچه از داراییهای کسانی که بی‌پیکار، به پرداخت گزیت تن در داده‌اند، خداوند در اختیار پیامبر خود نهاده است، آن را همراه با خمسی که سهم خداست، دارایی او بشمارید تا در جاهایی که خود او دستور داده است، به کار رود. این، از آن روست تا آنچه را که خدا به شما بازگردانیده است، در دست توانگران دست به‌دست نگردد.

از هر فرد بالغی که از پذیرفتن اسلام سر باز زده است، يك دینار یا بهای آن را از جامه معافری یا جز آن، بستان.

از داراییهای مسلمانان، زکات بردار: از هر پنج اوقیه^۲، يك چهارم عشر. در کمتر از پنج اوقیه، زکاتی نیست. در صورتی که دارایی بیش از پنج اوقیه باشد، به همان شیوه، رفتار خواهد شد و از کمتر از يك اوقیه، چیزی نخواهند گرفت. همچنین زمانی که به يك اوقیه برسد، يك چهارم عشر از آن زکات برمی‌دارند^۳. از طلا نیز باید به همان اندازه که یاد شد، زکات بردارند. از آنچه که خداوند از زمین می‌رویاند، چنانچه با آب باران یا جویها آبیاری گردد، يك‌دهم و از آنچه که با پاشیدن و ریختن آب، آبیاری می‌گردد، نصف يك‌دهم (يك بیستم) برمی‌دارند. از فراورده‌ای که مقدار آن کمتر از پنج وسق^۴ باشد، زکاتی نخواهند ستاند.

در کمتر از پنج شتر که خود بچرند، زکاتی نیست؛ ولی هنگامی که شماره آنها به پنج برسد، از پنج تا نه شتر، باید يك گوسفند بدهند. چنانچه شماره آنها به ده برسد، از ده تا چهارده شتر — چه نر، چه ماده، چه کوچک و چه بزرگ — دو گوسفند باید داد تا بیست و چهار^۵ شتر. آنگاه از بیست و پنج تا سی و پنج شتر — خواه نر، خواه ماده، خواه کوچک و خواه بزرگ — يك بچه شتر دوساله باید

داد^۲.... از این رو، آفریدگار را که بازگشت همه شما به سوی اوست، در نظر داشته باشید. ای مؤمنان! توبه کنید (و از گناهان خویش به سوی او بازگردید)؛ باشد که به رستگاری دست یابید. این غنم گوید: به معاذ گفتم: و سق چه مقدار بود؟ گفت: به اندازه بارهای شتران شما پانزده مذ^۳ (؟) یا مانند آن^۴ بود؛ و پنج و سق، برابر يك هزار و دویست مذ به مذ پیامبر (ص) است. در میان روایت ابن غنم اشعری از معاذ، آمده است: پس گفتم: ای پیامبر خدا! نظر تو درباره این پیش‌بینی که: مطلبی از من بپرسند و درباره آن از من داوری خواهند و خداوند در کتاب گرانمایه خویش، از آن یاد نکرده باشد و در پیرامون آن از تو نیز سخنی نشنیده باشم، چیست؟ پیامبر (ص) پاسخ داد: اجتهاد کن؛ زیرا چنانچه خداوند از تو راستی بیند، تو را در راه حق کامیاب خواهد ساخت. هیچگاه جز از روی آگاهی سخنی مگو. چنانچه دریافت امری بر تو دشوار گشت، درباره آن، چیزی مگو تا نزد من آیی و یا در پیرامون آن، نامه‌ای به من بنویسی.

شاید متنهای زیرین، از آن این نوشته باشد:

الف. موسی پسر طلحه گفت: فرمان پیامبر خدا (ص) به معاذ جبل، نزد من است. پیامبر (ص) به وی دستور داده بود که از گندم، جو، کشمش و خرما، زکات بستاند. وی گفت: آن را به حجاج گفتم. گفت: راست گفته است. (عبدالرزاق ش ۷۱۸۹؛ السنن الکبری، بیهقی ۱۲۸/۴).

ب. نوشته معاذ، میان من و شماست؛ وی از بنشنها، زکات نگرفته است (المصنف، عبدالرزاق ش ۷۱۸۷).

ج. از معاذبن جبل روایت است که پیامبر (ص) وی را به یمن گسیل کرد و به او گفت: از دانه‌ها، دانه، از گوسفند، گوسفند و از گاو، گاو بستان. (ابن ماجه ۱۶/۸ ش ۱۸۱۴).

اینک آگاهیهایی درباره سفر معاذ از مدینه به یمن:

الأکوع الحوالی (ص ۱۲۹) گفت: معاذ در راه خود به الجند، به صنعاء گذر کرد. «بر منبری بالا رفت. خدا را ستود و بر پیامبر او (ص) درود فرستاد و نامه پیامبر را برای ایشان خواند». ولی بر ما روشن نیست که آیا آن نامه، همان بوده است که ما اندکی پیش از این آوردیم، یا نامه دیگری بوده است ویژه مردم صنعاء؟ متن نامه در دست نیست.

الأکوع الحوالی (ص ۱۳۱) گفت: سپس معاذ رهسپار گشت و به الجند رسید و بر کوهی بالا رفت و اذان گفت. مردمانی از کنده و السکاسیک، پیرامون آن کوه زندگی می‌کردند. چون آواز اذان شنیدند، با شتاب سوی وی آمدند و گفتند: تو کیستی؟ گفت: من فرستاده پیامبر خدایم. گفتند: تو را برای چه فرستاده است؟ گفت: این، فرمان پیام‌آور خداست که هنگام روانه ساختن من، آن را به من داده است. فرمان را بیرون آورد و برای آنان خواند. در آن چنین آمده بود:

ای معاذ! تو را به پرهیزگاری نسبت به خدا، به راستگویی، وفاداری بر پیمان و دوری از خیانت، به کار بستن امانت، خویشاوندنوازی و به شایستگی بر زهار و امان استوارماندن و خواندن قرآن